



برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید
توصیه اکید می شود که حتما همراه با خواندن متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با صدای رهبری) را هم گوش کنید!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ
لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ
وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ
اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

سوره مبارکه حدید



آیه سوره حدید این است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ». و اما آیه دوم که در سوره مبارکه اعراف هست، آیه ۱۵۶ و ۱۵۷، «وَكَتُبْنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا إِلَيْكَ قَالِ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۶﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». این دو آیه و چندین آیه دیگر در قرآن کریم بیان کننده هدف انبیای عظام الهی است.

رشته صحبت در زمینه نبوت به اینجا رسید که نبی، آن برانگیخته خدایی، وقتی که وارد اجتماع می شود، مانند باطن خود رستاخیزی هم در اجتماع به وجود می آورد. در متن جامعه هم تغییر و تحوّل ایجاد می کند. ما می خواهیم این مطلب را امروز بفهمیم که مقصود و منظور از این ایجاد تحوّل و به طور کلی از همه فعالیت های پیغمبران الهی چیست؟ این یک مسئله ای است که دانستن آن از جهاتی برای ما مفید، بلکه لازم است. پیغمبر چه هدفی را تعقیب می کند؟ دنبال چه مقصودی و چه مطلوبی می دود؟

هدف اولی پیغمبر، هدف اصلی پیغمبر یک چیز است، در نیمه راه آن هدف، هدف‌های دیگری هم برای پیغمبر مطرح می‌شود که در میان این هدف‌های دیگر، یکی از همه مهم‌تر و برای پیغمبر جاذبه دارتر است. اما هدف اصلی و اولی پیغمبران الهی، عموماً در چند کلمه قابل خلاصه کردن است؛ پیغمبران به این جهان می‌آیند تا انسان را به سرمنزلی تعالی و تکامل مقدرش برسانند. انسان به عنوان یک موجود که دارای استعدادها، دارای قوه‌ها و انرژی‌های فراوان هست، می‌تواند چیزی بالاتر، برتر، عزیزتر و شریف‌تر از آنچه هست بشود.

اساساً انسان از اول ولادت، از آغاز تکوین دنیایی خود، دائماً در حال کامل شدن است، دائماً در حال ترقی کردن و تکامل پیدا کردن است. در وضع جسم و پیکر ظاهری انسان، این مطلب را به خوبی مشاهده می‌کنید. یک طفل نوزاد، فاقد بسیاری از خصوصیات یک انسان کامل است. فاقد دندان است، فاقد دست نیرومند است، فاقد فک قوی است، فاقد پاهایی است که بتواند بدود، فاقد جهازهای داخلی، از هاضمه و غیره هست که بتواند مثل یک انسان معمولی و بزرگ، زندگی خودش را به پیش ببرد، فاقد دستگاه و تشکیلات مغزی و اعصاب نیرومند است. بعد از چندی، این همه برای او به وجود می‌آید. مسلم، از خارج به او چیزی نمی‌دهند؛ همان فک کوچک اوست که قوی و نیرومند می‌شود، همان دست ضعیف اوست که نیرومند و بزرگ و قوی می‌شود، همان پاهای کوچک و ظریف است که به صورت گام‌های استواری درمی‌آید، همان اعصاب ضعیف است که بعد نیرومند می‌شود، همان مغز ناتوان است که بعد به صورت کشف‌کننده مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل زندگی درمی‌آید، از خارج به او چیزی نمی‌دهند، خود اوست، استعدادهای اوست، توان‌های نهفته و پوشیده اوست که تدریجاً، به مرور زمان، با قرار گرفتن در شرایط خاص، در او گل می‌کند، شکوفا می‌شود، به منصفه ظهور و بروز می‌رسد. در خود او استعداد سخن گفتن بود که بعد سخن‌گو می‌شود. در خود او استعداد چیز فهمیدن، متفکر شدن، دانشمند شدن بود که بعد این همه می‌شود؛ پس دائماً انسان در حال کامل شدن است. چیزهایی که نبوده و بعدها می‌شود؛ نیرومند نبود، بعد نیرومند می‌شود؛ دارای عقل نبود، بعد دارای عقل می‌شود؛ دارای تجربه نبود، بعد آن را دارا می‌شود و از این قبیل.

در مسائل مربوط به پیکر ظاهری انسان، همان طوری که همه شما حالا توجه پیدا کردید و تصدیق می‌کنید، می‌بینید که انسان دائماً در حال کامل شدن است؛ یعنی در حال فراهم آوردن و دارا شدن چیزهایی

که قبلاً آنها برایش فراهم نبود و دارای آن چیزها نبود. در معنویات و روحیات و فضایل انسانی هم مطلب عیناً به همین قرار است. یک دنیا استعداد در انسان نهفته است، انسان را می‌شود به یک معدن بسیار قوی و عمیق و سرشار تشبیه کرد که این معدن را وقتی استخراج کنید، در آن بسیاری از چیزها می‌بینید، تا استخراج نکردید، یک موجودی ست، یک زمینی ست خشک و بی‌حاصل و بدون هیچ جلوۀ زیبای زندگی. بنده یک مثالی می‌زنم معمولاً در این گونه موارد، انسان را تشبیه می‌کنم به این موزاییک‌هایی که می‌ریزند کنارۀ حوض، درگاه پشتِ در، ملاحظه کردید؟ موزاییک می‌ریزند. اولی که این موزاییک را می‌ریزند، قالب می‌بندند و این ماده را آنجا پهن می‌کنند و خشک می‌شود؛ وقتی شما نگاه می‌کنید، در آن هیچ نشان زیبایی و لطافت نمی‌بینید. یک جسم تیره‌ای، کثیفی، بی‌جلوه‌ای، بی‌حُسنی آنجا هست. بعد نوبت می‌رسد به اینکه این را مالش بدهند، بسابانند، زیر دستگاہ‌های مخصوص یا با دست، بنا می‌کنند اینها را سابیدن و مالش دادن. یک مقداری که از این سابیدن گذشت، شما ناگهان می‌بینید که نه فقط این جسم تیره، بر اثر سابیده شدن شفاف شد - که این چیز طبیعی‌ای است، خیلی از چیزها را که تیره است، می‌سابی شفاف می‌شود - نه، علاوه‌براین، در این چیزهایی بوده که شما خبر نداشتید، حالا که سابیدش، می‌فهمید که سنگ‌های زیبا، الوان، نقش‌های گوناگون، رنگ‌های جالب و دلپذیر، در شکم و بطن این جسم تیره وجود داشته، که اینها را شما ممکن نبود بینید، ممکن نبود از زیبایی آن بهره ببرید، ممکن نبود که با آن وسیلۀ تجملی فراهم کنید؛ حالا که سابیده شد، همه این سنگ‌ها درآمد. یک قطعه موزاییک سابیده قشنگ را وقتی جلوی‌تان می‌گذارید، می‌بینید یک نقش‌ونگار زیباست، قشنگ است واقعاً، درحالی‌که قبل از سابیدن هیچی نبود. استعدادهای درونی انسان را تشبیه کنید به همان ذرات درخشندۀ جالبِ زیبایی که در متنِ بطن این موزاییک تیره وجود دارد.

این انسانی که شما می‌بینی، این موجود تراشیده، نخراشیده‌ای که در بازار، در خیابان می‌بینی، این بچۀ کوچکی که حرف نمی‌تواند بزند، یک ذره لطافت، جز برای پدر و مادرش، برای کسی دیگر ندارد، همینی که شما نگاه می‌کنید، این یک معدن غنی و سرشار است؛ در او مایه‌ها از لطف هست، در او جلوه‌ها از زیبایی هست و اینها استعدادهای انسان است؛ همانی که به زبان شاعرانۀ قدیمی گفتند:

طیران^۱ مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت به در آی تا ببینی، طیران آدمیت^۲

۱. پرواز

۲. سعدی

همانی که باز به زبان‌های گوناگون شعری و غیر شعری و عارفانه و دیگرها، برای ما، از قدیم گفتند و درست است و صحیح است. گفتند که جلوه‌های انسانی، انسان را از فرشته و ملک بالاتر می‌برد، انسان را سرچشمه فیاضی از خوبی‌ها، زیبایی‌ها، استعداد‌های به‌ظهور رسیده و نیروهای جالب و جاذب می‌کند؛ یعنی می‌کند انسان کامل، انسان درست، انسان تکامل یافته و متعالی. هدف واقعی انبیا این است که انسان‌ها را این‌جوری بکنند، همانی که در تعبیرات قرآنی که اینجا نوشتیم، به نام تزکیه و تعلیم از او نام برده شده است. انسان‌ها را از صفات بد پاک کنند، از هوسرانی‌ها دور کنند، از نمودارهای زندگی دَمَنشانه حیوانی آنها را نجات بدهند. گفت:

ای دریده پوستین یوسفان گِـرگِ برخیزی از این خوابِ گِـران^۱

آنهایی که با ظاهر انسانی کار گِـرگ را می‌کنند، آنهایی که با چهره زیبای آراسته انسانی به ظاهر، کار دَدها،^۲ سگ‌ها، و وحشی‌ها و غول‌ها را می‌کنند، آنها را نمی‌شود گفت انسانند. آن انسانی که برایش خونریزی لذت بخش است، آن انسانی که برایش از بین بردن جان انسان‌های دیگر یک وسیله تفریح است، آن انسانی که برایش تماشای محنت‌های دیگران محنت‌آور نیست، آن انسانی که غم دیگران را می‌بیند و غمش نیست، این انسان، انسان نیست، ظاهرش هر چه می‌خواهد باشد؛ خیلی دانشمند است؟ خیلی ثروتمند است؟ خیلی قدرتمند است؟ خیلی به ظاهر تروتیمیز و اتوکشیده است؟ همه اینها باشد، هیچ‌کدام اینها انسانیت نیست؛ اتوکشیدگی است، دانشمند بودن است، قدرتمند بودن است، انسان بودن چیز دیگری است. انبیا می‌آیند تا انسان‌ها را پاک کنند. شما در محیط دعوت انبیا از دَمَنشی اثری نمی‌بینید، از جلوه‌ها و نمودارهای زندگی حیوانی و وحشیانه در محیط زندگی نبوت، شما خبری و اثری مشاهده نمی‌کنید؛ در آنجا هرچه هست، نور صفا و انسانیت است و این هنر و مُعْجِز^۳ بزرگ نبوت است. مردم برای معجز نبوت، می‌گردند پی کارهای خارق‌العاده، کارهایی که به‌طور معمول، انجام نمی‌گیرد در مسائل طبیعی؛ شکافتن فلان دیوار یا فلان جسم یا آمدن درخت، بسیار خوب، آنها هم باشد، حرفی نیست، اما معجزه بزرگ نبوت‌ها عبارت است از ساختن انسان‌های خوب و مُتَحَلِّی^۴ به فضایل؛ این بزرگ‌ترین معجزه نبوت‌هاست، شوخی نیست.

۱. مولوی

۲. جانور درنده

۳. (عج‌ز) عاجزکننده، به عجز درآورنده

۴. (حل‌ی) زینت یافته، آراسته شونده

وقتی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند مردمی که همه‌گونه اقتضای جنایت و فساد در آنها هست، وقتی زیر سایه دعوت اسلام قرار می‌گیرند، آن دستگاه ساینده که پیغمبر به کار می‌اندازد، وقتی که روی اینها می‌افتد، انسان یکپه می‌بیند که همان وحشی دیروز، همان جانی دیروز، همان آدم نتراشیده، نخراشیده دیروز، که شما هیچ رویش حساب نمی‌کردید، شد یک انسان بسیار با عظمت.

ابوذر چه کسی بود؟ ابوذر جز یک مرد خشن بیابان‌گرد بی‌اعتنا به انسانیت بی‌خبر از انسانیت، چیز دیگری بود مگر؟ ابوذر یک آدمی بود که شما ده‌هزار تایشان را اگر جلوی خودتان ببینید، برایتان اهمیت ندارد که هر ده‌هزار نفرشان با یک زلزله تلف بشوند و فنا بشوند. آدمی که نه می‌فهمد، نه می‌خواهد بفهمد، نه یک ذره نشانه لطف انسانی در او هست، نه یک ذره آثار علاقه‌مندی به خوب شدن در او هست، پاپرهنه، کثیف، خشن، توی صحرا بزرگ شده؛ یک چنین آدمی درمقابل شما قرار بگیرد، نه شما، هر مصلح بزرگی، هر انسان با عظمتی، چقدر دل برای این‌گونه آدم می‌سوزاند؟ مصلحین به اصطلاح بزرگ عالم، آنهایی که خودشان را مصلح و مصلح بزرگ می‌دانند، از آدم‌های حسابی‌تر از آنها هم می‌نالند که قدر ما را ندانستند، ما را نشناختند، ما را نفهمیدند. دلشان می‌خواهد که پروانه‌وار انسان‌ها دور اینها بگردند، دور سرشان، قربان اینها بروند، که چه؟ یک مقدار از تعهد یا رسالت انسانی خودشان را انجام دادند یا ندادند، در این هم حرف است. درمقابل یک چنین افرادی، وقتی که آن‌گونه افراد قرار بگیرند، اصلاً ارزشی برای اینها قائل نمی‌شوند.

پیغمبر همین موجود را، همین سنگ سیاه را، همین صخره نتراشیده، نخراشیده‌ای را، که اسمش ابی‌ذر است، این را می‌آورد زیر سایه وحی و دعوت، از او یک انسانی می‌سازد، که هیچ فضیلتی از فضایل انسانی نیست که در او نشانی از آن نباشد؛ معجزه بزرگ پیغمبر این است. از او انسانی می‌سازد که همه چیز خودش، همه چیز این من، این منی که برای مردم معمولی، محور تمام فعالیت‌هاست، همه چیز این من، هضم شده، حل شده، فدا شده، قربان شده در راه هدف است؛ می‌توانید پیدا کنید این جور آدمی؟ ما همه چیز را برای خودمان می‌خواهیم، یا برای آنچه که به خود ما وابسته است؛ برای دکانمان؛ برای عنوانمان؛ برای فرزندانمان؛ برای نام نیکمان، بالاخره به خودمان برمی‌گردد. ابی‌ذر تمام آنچه که به خودش برمی‌گردد، فدا می‌کند برای خدا، برای هدف، برای آن جهتی که در راه آن جهت دارد حرکت می‌کند. انسانی آن جور، تبدیل می‌شود به انسانی این جور. چه چیزی می‌کند این را؟ وحی نبوت، دعوت نبوت؛ از سنگ‌های سیاه و تیره، آیین‌های صاف و روشن می‌سازد و این هدف نبوت است، انسان درست‌کردن.

درست است که تشکیل نظام صحیح - که می‌رسم به این حرف؛ در تصمیم گرفتن و قبول کردن حرف یا رد کردن، عجله نکنید تا حرف را تمام کنیم - درست است که تشکیل یک نظام مرفه، یک نظام آزاد و آباد، چیز بسیار جالبی است، اما می‌خواهم ببینم، حالا یک نظام آباد آزاد مرفه همراه با برابری و عدالت اجتماعی و نبودن طبقه تشکیل شد، انسان‌ها در آن جامعه نوری عالی جالب، مشغول زندگی شدند، که چه؟ بعدش؟ مکتب‌های مادی، برای انسان، انسانیت، بعد از دوران رسیدن به جامعه ایده‌آل، چه هدفی در نظر گرفته‌اند؟ هدف انسانیت چیست؟ انسان‌ها فداکاری بکنند، از خودگذشتگی بکنند، تلاش بکنند، مجاهدت بکنند که خانه آبادی از این جهان درست کنند، حالا خانه آباد درست کردیم، بعدش چه؟ در این خانه آباد می‌خواهیم چه کار کنیم؟ خب، زحمت می‌کشیم این مسجد را درست می‌کنیم، بعد که مسجد تمام شد، هدفی باید داشته باشیم، هدف این است که مردم بیایند اینجا، مثلاً نماز بخوانند یا سخنرانی بشنوند یا غیروذک. معنی ندارد که ما بگوییم که می‌خواهیم مسجد بسازیم، های، هوی، سر، صدا، مسجد را ساختیم، بالا بردیم، تمام که شد، حالا می‌خواهیم چه کار کنیم؟ هیچی، بعدش هیچ هدفی نداریم، این مسخره است، این پاشکستن در نیمه‌راه است، مکتب‌های مادی پایشان همه در نیمه‌راه شکسته است، همه.

مکتب‌های مادی می‌گویند دنیا را آباد کنیم، فقر را براندازیم، جهل را براندازیم، جامعه عالی درست کنیم، جامعه انسانی درست کنیم، جامعه‌ای که در آن ظلم نباشد، طبقات نباشد، استثمار نباشد، تبعیض نباشد. خیلی خب، درست کردیم، حالا انسان می‌خواهد در این جامعه چه کار کند؟ جواب ندارند. در این جامعه، انسانیت می‌خواهد به کجا برسد؟ پاسخی ندارند. می‌خواهد بخورد و بخوابد؟ می‌خواهد راحت زندگی بکند، همین؟ انسان برای فقط زندگی راحت، یعنی راحت به دست آوردن و راحت خوردن و راحت پس دادن، برای همین بایستی مجاهدت کند و هدفش همین باشد؟ اینجاست که کمیت مکاتب مادی لنگ است.^۱

مکاتب الهی می‌گویند نه، هدف بعد از این است. هدف عالی، پیراسته شدن انسان است؛ هدف عالی، انسان شدن بنی آدم است. بنی آدم غیر انسان است، بنی آدم همین موجودی است که روی دوتا پا راه می‌رود، با این همه داعیه، این بنی آدم است، اما انسان شدن یعنی همه این فضایل و سرچشمه‌های استعداد در وجود او به جریان بیفتد. می‌گویی بعدش چه؟ می‌گوییم بعد ندارد، انسان نامحدود است،

۱. کمیت لنگ بودن کنایه است از ناقص و ناتوان بودن.

به قدر قدرت خدا نامحدود است، بعد ندارد. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» وقتی که انسان در روند تکامل افتاد، دیگر آخر ندارد؛ این است ایده خداپرستان و فکر موحدین عالم و ادیان عالم. همین‌طور پیشرفت است، دائماً پیشرفت است، دائماً اوج است، دائماً تکامل و تعالی است، آخر و نهایت ندارد و انبیا برای این می‌آیند. انبیا می‌آیند تا انسان‌ها را از بدی‌ها، از پستی‌ها، از جهالت‌ها، از رذیلت‌های اخلاقی، از پوشیده ماندن استعداد‌های درونی خلاص کنند، نجات بدهند، آنها را انسان کامل و متعالی بسازند؛ این هدف اولی انبیاست؛ لذا در قرآن چند جا آمده، که البته بنده آیاتش را اینجا ذکر نکردم امروز، چون قبلاً یکی از آیاتش گذشته بود. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۲ خدا منت نهاد بر مؤمنان، «إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» که برانگیخت در میان آنان، پیامبری از خودشان، «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ» آیات خدا را بر آنان فرو بخواند و تزکیه کند آنان را، پاک، پیراسته، «وَيُعَلِّمُهُمُ» و بیاموزد به آنان. پیراستن، آراستن، از رذیلت‌ها پاک کردن، به فضیلت‌ها انسان را آرایش دادن، این هدف انبیاست. لذا می‌بینید که پیغمبر ما می‌فرماید: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۳ مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را، اخلاق زیبا را، اخلاق خوب را تمام کنم، این حرف اول.

اما حرف مهم‌تر، حرف دوم است. حرف اول، حرفی است که زیاد زده می‌شود، بعضی‌ها هم خیلی دوست می‌دارند این حرف تکرار بشود؛ برای خاطر اینکه اگر مسئله، مسئله پیراستن بود، فقط تهذیب^۴ و تزکیه بود، یک نفر هم می‌گوید آقا، ما راهش را پیدا کردیم، ما فهمیدیم کجا برویم، غوغای اجتماع را بگذار به کنار و جنگ هفتادودو ملت همه را عذر بنه؛^۵ می‌رویم گوشه صومعه، مشغول رهبانیت، آنجا مشغول تهذیب و تزکیه نفس می‌شویم و خودمان، خودمان را نجات می‌دهیم. اگر توانستیم، کسی آمد، قابلیتش را داشت، در گوش او هم سخنی می‌گوییم و از خود بی‌خودش می‌کنیم، او را هم می‌کنیم آدم. این حرف، به همین جهت که می‌تواند بهانه‌ای باشد از برای تنبلی‌ها، نارسایی‌ها، جان‌عزیزی‌ها، عافیت‌طلبی‌ها، سهل‌گرایی‌ها، چون می‌تواند بهانه‌ای برای این صفت‌ها باشد، خیلی تکرار می‌شود؛ هم مردم از این خوششان می‌آید، هم رهبران از این حرف خوششان می‌آید. آن کسانی که مسئولیت‌های

۱. سوره مبارکه بقره / آیه ۱۵۶

۲. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۶۴

۳. حدیث شماره ۶

۴. (هذب) پاکیزه کردن، پاک داشتن

۵. جنگ هفتادودو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند (حافظ)

ارشاد و تعلیم بر دوش آنهاست، از این سخن خوششان می‌آید. تهذیب کردن مردم کاری ست بی‌دردسر، کاری ست بی‌اشکال، کاری ست که به گاو و گوسفند انسان لطمه‌ای و صدمه‌ای ندارد، یک عده‌ای را انسان جمع کند، در گوششان زمزمه عاشقانه بنوازد، اینها را از خود بی‌خود کند، تهذیب کند، تزکیه کند. برای مردم هم آسان است؛ یعنی به نظر آسان می‌آید، البته آسان که نیست.

لذا تا این جای حرف معروف است؛ از اینجای حرف به آن طرف، غیر معروف است، از اینجای حرف به آن طرف گفته نمی‌شود، چیست از اینجای حرف به آن طرف؟ این است سؤال: انبیا برای پیراستن و آراستن مردم از چه راهی استفاده کردند؟ چه کار کردند؟ آیا آمدند پیش مردم، دانه دانه گوش افراد را گرفتند، دست افراد را گرفتند، تنها بردند در خلوت خانه و صندوق خانه و مدرسه و مکتب، بنا کردند آنها را تعلیم و تربیت دادن؟ آیا انبیا مثل زاهدان و عارفان عالم نشستند در خانقاه خودشان تا مردم بیایند، حال معنوی آنها را ببینند و با آنها هم عقیده و همراه و همگام بشوند؟ آیا انبیا مثل فلاسفه عالم مدرسه باز کردند، تابلو زدند، دعوت هم کردند؛ هرکه می‌خواهد از ما حرف یاد بگیرد، بیاید اینجا پیش ما حرف یاد بگیرد، این جوری بودند؟ یا نه، انبیا معتقد به تربیت فردی نیستند، انبیا معتقد به دانه دانه انسان‌سازی نیستند، انبیا معتقد به کارهای اتوکشیده و نظیف نیستند؛ که خیال کنی مثل سقراط و افلاطون، می‌نشست ابراهیم خلیل الرحمن یا موسی یا عیسی یا پیغمبر ما، در مدرسه، مردم می‌رفتند از او استفاده می‌کردند، این جوری نیستند، و البته اولیا مثل انبیا؛ که در باب امامت خواهیم گفت که امام صادق ما هم، آن جوری است. خطاست اگر کسی خیال کند که امام صادق می‌نشست روی منبر، چهارهزار شاگرد پای منبرش می‌نشستند؛ همچنانی که بعضی از افراد بی‌توجه، این جوری تعبیر می‌کنند. چون چهارهزار نفر آدم را، ابن عقیله، عرض کنم که رجالی معروف قدیم، جزو شاگردان و رؤات^۱ حدیث امام جعفر صادق علیه السلام شمرده، عده‌ای خیال کردند که این چهارهزار نفر می‌آمدند می‌نشستند، مثلاً فرض کنید در یک محوطه‌ای دو برابر این محوطه، چهارهزار نفر آدم می‌نشستند، آقا امام صادق صلوات‌الله‌علیه روی منبر حدیث می‌گفتند، مسئله می‌گفتند، موعظه می‌کردند، خیال می‌کنند این جوری بود.

نه امام جعفر صادق، نه جدش پیغمبر اسلام و نه همه انبیای عالم، روششان این روش‌ها نبوده؛ مدرسه‌بازی و موعظه‌کاری و تربیت فردی، کار انبیا نیست. انبیا فقط یک پاسخ دارند به این سؤال، که چگونه می‌توان انسان‌ها را ساخت؟ چگونه می‌توان انسان‌ها را برطبق الگوهای صحیح الهی تربیت کرد؟

یک جواب دارند، آن جواب این است، انبیا می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب، محیط سالم، محیطی که بتواند او را در خود پروراند، تربیت کرد و بس. انبیا می‌گویند دانه‌دانه نمی‌شود قالب گرفت، کارخانه باید درست کرد. انبیا می‌گویند اگر بخواهیم ما یکی یکی آدم‌ها را درست کنیم، شب می‌شود و عمر می‌گذرد؛ جامعه لازم است، نظامی لازم است، باید در منگنه یک نظام، انسان‌ها به شکل دلخواه ساخته بشوند و بس، فقط همین است و بس.

انبیا می‌گویند که انسان مثل یک درخت است، مثل یک نهال است. یک نهال، یک درخت خرما را در نظر بگیرید، یک نهال پرتقال را در نظر بگیرید، این یک شرایطی دارد، یک خصوصیتی دارد، این خصوصیات ایجاب می‌کند که در هوای گرم باشد، در هوای متناسب باشد. درخت خرما را در جنوب ایران بکاری، در مناطق جنوبی ایران یا در طبرستان یا در بعضی از کشورهای عربی، بین چه خرما می‌لذت بخش عالی‌ای می‌دهد، چیز جالبی است دیگر، چرا؟ برای خاطر اینکه این نهال احتیاج دارد به هوایی در فلان قدر درجه، به رطوبتی فلان قدر درصد از هوا، به خاکی به فلان شکل، به شرایط دیگری، ده‌ها شرایط دیگر؛ و این شرایط در طبرستان جمع است، این شرایط در خوزستان جمع است، این شرایط در مشهد جمع نیست. چه کارش می‌شود کرد، شما برو هزاران اصله نهال خرما را بردار، بکن بیاور اینجا، بکار توی زمین، آبش هم بده، هوایش هم بده، مگر می‌شود؟

شما فقط یک کار می‌توانی بکنی، یک کار فقط می‌شود کرد و آن این است که یک دانه درخت خرما را بیاورید اینجا در باغچه خانه‌تان، یا یک پرتقال را در اتاق ببرید، زحمت بکشید، مراقبت بکنید، کود بهش بدهید، آب بهش بدهید، این قدر رویش کار بکنید تا بعد از مدتی یا علی‌مدد! یکی، دوتا خرما بده؛ بگویی بله، ما در مشهد هم نهال خرما آوردیم، دوتا دانه، سه تا دانه خرما گرفتیم، خب چرا این کار را بکنیم؟ چرا این کار را بکنیم؟ ما اگر می‌توانستیم، محیطی خرماپز، خرما تربیت‌کن تشکیل می‌دادیم، درست می‌کردیم، لازم به این همه مراقبت نبود، لازم به این قدر خون جگر نبود، لازم به این قدر وسواس نبود، تازه دوتا دانه خرما نمی‌داد، خروارها، تُن‌ها خرما می‌داد. آیا عاقلانه نیست که انسان به جای اینکه به یک دانه یک دانه درخت خرما، در محیط نامناسب بپردازد، اگر بتواند، محیط مناسب درست کند؟ اگر بتواند، یک محیطی درست کند که این محیط خودش خرما را پروراند.

البته روشن است، زحمتی و خون دلی که برای ساختن محیط متناسب، انسان بایستی متحمل بشود، به مراتب بیشتر است از زحمتی که برای یک دانه نخل خرما، یک دانه اصله خرما، انسان متحمل

می‌شود. آن زحمت خیلی بیشتر از این است، اما فایده‌اش را حساب کن، بازده‌اش را حساب کن. اینجا شما زحمت می‌کشی روی یک فرد، یک دانه آدم درست می‌کنی، آنجا یک جامعه درست می‌کنی، یک نظام درست می‌کنی، میلیون‌ها انسان، نسل‌ها بشر می‌سازی، انبیا کارشان این بود.

این مطلبی که گفتم، از حرف‌هایی‌ست که رویش ایستادیم، از حرف‌هایی‌ست که رویش اصرار داریم و معتقدیم که باید پیروان نبوت‌ها این حرف را بفهمند. این مسئله‌ای‌ست که باید روی آن تدبر کنید، به‌آسانی از رویش رد نشوید، به آیات قرآن مراجعه کنید، به تاریخ انبیا مراجعه کنید، به روایتی که در باب نبوت‌ها هست، مراجعه کنید، دقت کنید، تدبر کنید، نه زود قبول کنید، نه زود رد کنید؛ مطلب خیلی مهم است. همه اشکال‌ها همین‌جا درمی‌آید. یک عده‌ای نمی‌توانند این را بفهمند که انبیا می‌خواستند محیط متناسب و مساعد درست کنند، خیال می‌کنند انبیا می‌خواستند دانه‌دانه آدم درست کنند، درحالی‌که دانه‌دانه آدم درست‌کردن از شأن انبیا به دور است.

آنی که ما از قرآن می‌فهمیم این است که انبیا پاسخشان به این سؤال که چگونه می‌شود انسان‌ها را ساخت؟ یعنی پیراست و آراست، پاسخشان به این سؤال این است که باید جامعه الهی، جامعه توحیدی، محیط متناسب درست کرد، تا انسان در این محیط متناسب، نه یکی‌اش، نه ده‌تایش، نه هزارتایش بلکه گروه‌گروهش ساخته بشوند به خودی خود، با حرارت طبیعی نور نیر معارف اسلامی.

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۲﴾»؛ در محیط جاهلی مکه، پیغمبر وقتی می‌خواهد آدم درست بکند، مجبور است یکی‌یکی درست کند؛ برای خاطر اینکه از برای ایجاد آن چنان نظامی، یک عده خواص لازمند، یک عده سنگ‌زاویه و زیربنا لازمند، اینها قبلاً دانه‌دانه درست می‌شوند؛ این منافات ندارد با نقشه کلی انبیا. پیغمبر برای اینکه سنگ‌های زاویه جامعه مدنی را درست بکند و بترشد، مجبور است در مکه آدم‌سازی فردی بکند؛ یک دانه ابوذر؛ یک عبدالله مسعود، یکی دیگر، یکی دیگر و از این قبیل، صد نفر، دویست نفر فوقش آدم درست می‌کند. اینها می‌شوند سنگ‌های بنا از برای تشکیل جامعه مدنی آینده، یعنی جامعه توحیدی و اسلامی. پیغمبر آنجا آن‌جوری یک دانه یک دانه آدم درست می‌کند، با چه زحمتی، با چه رنجی، با چه خون‌دلی! پدرها مانع می‌شوند پسرها چیز بفهمند، پسرها دل به دنیا می‌بندند، نمی‌آیند دنبال پیغمبر حرف یاد بگیرند، هرکسی که یک مقداری گرایش پیدا می‌کند، رنج‌ها و زحمت‌ها و خون‌دل‌هاست. این کارها همه انجام می‌گیرد، اما وقتی نوبت به مدینه

می‌رسد؛ آن جامعه الهی و اسلامی در مدینه تشکیل می‌شود، پیغمبر در رأس آن جامعه است و حاکم به احکام و فرمان‌های خداست. آنجا، آن وقت خدای متعال این جوهری حرف می‌زند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» چون به یاری و پیروزی خدا برسد و فتح بیاید، «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» و ببینی مردم را که فوج فوج به دین خدا داخل می‌شوند. این حاصل مطلب در زمینه هدف‌های انبیاست.

خلاصه می‌کنم مطلب را، که خلاصه را هم البته اینجا نوشتیم، خلاصه مطلب این است: انبیا دو هدف دارند، دو هدف مهم؛ یکی هدف اساسی‌ست، ساختن انسان، پیراستن انسان از بدی‌ها، آراستن انسان به نیکی‌ها و فضیلت‌ها و خوبی‌ها؛ خلاصه انسان را انسان کردن؛ این هدف بالا، اما هدف دیگری که انبیا دارند، که در نیمه‌راه این هدف قرار دارد، این است؛ تشکیل جامعه توحیدی، تشکیل نظام الهی، تشکیل حکومت خدا، تشکیل تشکیلاتی که با قوانین و مقررات الهی اداره بشود، این هدف همه انبیاست. اگر کسی خیال کند که انبیای بزرگ الهی این هدف را نداشتند، بایستی بیشتر در قرآن، در حدیث، در تاریخ مطالعه کند.

حالا ما دوتا آیه اینجا آوردیم، البته آیات بسیاری هست در کتاب عظیم پروردگار که این مطلب از آن استفاده می‌شود. ما فقط دو آیه را اینجا ذکر کردیم، منتها لازم است تدبر کنید در این دو آیه، لازم است یک قدری دقت کنید و تأمل کنید.

آیه اول همان‌طور که عرض کردیم، از سوره حدید است. بنده آیه را فقط ترجمه می‌کنم و مختصر توضیحی می‌دهم. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا»^۱ به یقین فرستادیم پیامبران خود را، «بِالْبَيِّنَاتِ» همراه با دلایل روشن و روشن‌گر. حرف انبیا، حجت‌های انبیا، حجت‌های روشن است، چیزی نیست که آدم عاقل و متفکر نفهمد؛ می‌فهمند، حرف انبیا را همه می‌فهمند. «وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» و فرو فرستادیم با انبیا کتاب را. کتاب چیست؟ مکرراً گفتیم، کتاب یعنی مجموعه معارف و مقرراتی که اصل دین از آنها تشکیل می‌شود، آموزش‌های دینی و معارف دینی، این کتاب است؛ خلاصه، جامع ایدئولوژی دین. کتاب را می‌توانیم با یک تعبیری، با مختصر مسامحه‌ای^۲، تطبیق کنیم با آنچه که امروز در عرف مکاتب جدید به آن می‌گویند ایدئولوژی، یعنی اصول و معارف سازنده، اصول فکری که در زمینه‌های عملی، اثر محسوس دارد و سازنده است.

۱. سوره مبارکه حدید/ آیه ۲۵

۲. (س‌م‌ح) آسان گرفتن، به نرمی رفتار کردن

با آنها فرستادیم کتاب را، این یک. «وَالْمِيزَانَ» با آنها میزان هم فرستادیم. میزان یعنی ترازو، یعنی چه؟ یعنی هر پیغمبری که آمد، یک ترازو زیر بغلش بود، بزرگ یا کوچک؟ نه. میزان یعنی دستگاه ایجاد تعادل و توازن اجتماعی، میزان معنایش این است. میزان یعنی وسیله‌ای که با او می‌توان تعادل و توازن اجتماعی به وجود آورد. اینجا ضمناً معلوم می‌شود که نظر به اجتماع است؛ اگر پیغمبر قرار بود که در رأس یک جامعه‌ای قرار بگیرد و جامعه‌ای را تشکیل ندهد، میزان می‌خواست چه کار؟ آنچه که بتواند تعادل و توازن اجتماعی برقرار کند می‌خواست چه کار؟ یک وسیله‌ای با پیغمبر فرستاده‌اند که آن می‌تواند تعادل و توازن اجتماعی ایجاد کند، چیست آن وسیله؟ دستگاه‌های قضایی الهی، این یکی است، مقررات قضایی، این یکی است، اجراکننده قانون، ضامن اجرا، میزان می‌تواند با این هم تطبیق کند. مقرراتی وجود دارد و ضامن اجرا و شاهد اجرای مقرراتی. همانی که امروز در عرف کشورهای دموکراسی، به آن می‌گویند قوه مجریه که عبارت است از دولت به اصطلاح. در کشورهایی که دولتی هست و مجلسی هست و قانون‌گذاری هست و اجراکننده‌ای، قوه مجریه آن چیزی است که اشراف دارد و نظارت دارد بر اجرای مقررات در جامعه؛ قوه مجریه ممکن است میزان این باشد.

و بنده مراجعه کردم در ذیل این آیه به احادیثی که وارد شده، دیدم یکی از چیزهایی که میزان را معنا کردند، می‌فرماید که «المیزانُ الإمام»^۱ و دیدم درست است کاملاً، تطبیق می‌کند، الهام می‌گیریم ما از این حدیث. میزان امام است، امام آن کسی است که در جامعه، باید حق را از باطل جدا کند، اوست که باید صف‌ها را مشخص کند، اوست که باید تعادل و توازن اجتماعی را برقرار کند، چرا؟ چون حاکم جامعه است. البته برداشت‌های غلط عامیانه هم از این جمله و از آن حدیث ممکن است کسانی داشته باشند، ما به آن برداشت‌ها کاری نداریم، ما همین جور که خودمان می‌گوییم، همین جور معتقدیم. امام میزان است، معیار است، بدی‌ها و خوبی‌ها با او سنجیده می‌شود، راه‌ها با او تطبیق می‌شود، به علاوه، اوست که ناظر است در اجتماع به اینکه از توازن و تعادل، مردم خارج نشوند؛ بر مقررات نظارت می‌کند، روایت هم این را تأیید می‌کند. پس میزان یعنی آن وسیله‌ای که با او تعادل و توازن اجتماعی برقرار بشود، این هم با پیغمبر فرستادیم.

چرا این کارها را کردیم؟ کتاب می‌خواست چه کار کند پیغمبر؟ اصلاً خود پیغمبر لازم بود برای چه؟ میزان می‌خواست چه کار؟ کتاب می‌خواست چه کار؟ علتش این است؛ «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». «لِيَقُومَ

۱. تفسیر نورالثقلین / ذیل آیه ۲۵ سوره حدید

التَّائِسِ بِالْقِسْطِ» را به حسب عبارت پردازی فارسی و ترجمه، دوجور می‌شود معنا کرد که هر دوجور البته یک معنا دارد. «لَيَقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ که ما یک جورش را انتخاب کردیم اینجا معنا کردیم، آن معنای دیگرش را هم عرض می‌کنم. «لَيَقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» تا انسان‌ها زندگی عادلانه بر پا کنند، در پرتنزه نوشتیم: و محیط عدالت و برابری. انسان‌ها زندگی عادلانه را بر پا کنند؛ این یک معنا، یک معنای دیگر این است: تا انسان‌ها قائم بشوند بر اساس قسط، زندگی کنند بر اساس برابری. عرض کردم دوجور معناست، که اگر دقت بشود، این دوجور معنا باهم تفاوت دارد از لحاظ تجزیه، ترکیب عربی، إلا اینکه مفاد هر دو معنا یکی است. این را خواستم توضیح بدهم که در بعضی از کَانَ يَكُونُ هایش کسی ایرادی، اشکالی به نظرش نیاید.

«لَيَقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»، حاصل معنایش این است که انسان‌ها در یک محیط عادلانه زندگی بکنند، در یک جامعه و نظام عادلانه زندگی کنند، پیغمبر برای این آمده اصلاً پس پیغمبر آمده برای چه؟ برای تشکیل نظام و محیط عادلانه. آمده تا دنیا را عادلانه درست کند، آمده تا جامعه و نظام عادلانه به وجود بیاورد، اصلاً برای این آمده پیغمبر، و البته در نظام عادلانه است که انسان‌ها فرصت پیدا می‌کنند به تکامل و تعالی برسند؛ «لَيَقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».

بعد دنبالش می‌فرماید که «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» آهن را هم فرستادیم. به! آهن هم آوردیم؛ به صرف حرف زدن، به صرف موعظه کردن؛ مردم بیایید نظام عادلانه درست بکنید، به همین کافی است؟ به فرض نظام عادلانه درست کردند، شیطان‌ها و گرگ‌ها و دزدها و دژنده‌ها مگر می‌گذارند این نظام عادلانه باقی بماند؟ آهن را هم لذا فرستادیم، برای چه فرستادیم؟ برای اینکه از ارزش‌های اصیل به وسیله آهن دفاع بشود. که باز مراجعه کردیم به کتب حدیث، می‌بینیم که آیه را وقتی معنا می‌کند امام علیه السلام، به اینجا که می‌رسد «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ»، می‌گوید: «السِّلَاحُ»^۲؛ شمشیر، نیزه، اسلحه، که از آهن است. خدای متعال در کنار دعوت نبوت از سلاح یاد می‌کند. در کنار موعظه‌گری که برای پیغمبرها فرض می‌شود، در کنار ایده تشکیل نظام توحیدی و الهی، از اسلحه و قوه قهریه یاد می‌کند پروردگار عالم، «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» و فرستادیم آهن را، و به قول امام علیه السلام اسلحه و سلاح را. «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» که در آن است آسیب و صلابتی سخت، «وَمَنْ فَاعِلٌ لِلنَّاسِ» و سودهایی برای مردم. خیلی فایده دارد برای مردم، «وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ»

۱. اصطلاحی که منظور از آن دقت در ظرایف ترجمه لغات عربی است.

۲. امیرالمؤمنین، حدیث شماره ۲۱

و تا معلوم شود، خدا بداند. تعبیر خدا بداند - خدا که می‌داند - معنایش این است که مشخص بشود، معلوم بشود، در خارج معین بشود، «مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» آن کسانی که یاری می‌کنند خدا را و پیامبران را به غیب، با ایمان به غیب، با داشتن ایمان به غیب، یا ندیده؛ خدا را که ندیدند، بعضی‌ها پیغمبر را هم ندیدند؛ ایمان به او بیاورند و او را یاری کنند. «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» همانا خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است.

ضمناً ببینید، این دنباله‌های آیات خیلی معنی‌دار است. اینی که می‌بینید آخر هر آیه‌ای «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ اینها همین‌طور تصادفی نیست که آخر یک بیت شعری، یک قافیه‌ای بالاخره انسان پیدا کند، آنجا بچسباند، این جوری نیست. هر جمله‌ای از این جملات که در آخر آیه‌ای آمده، با تناسب مضمون آیه، یک معنایی و یک نکته‌ای را حامل است، توجه کردید؟ بنابراین در این آیه شریفه هم، مطلب هم همین است. «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ»، خیال نکنید که پیغمبرها آمدند و نمی‌توانند این جامعه‌ای را که ترسیم کردیم، به وجود بیاورند و اقامه مردم به قسط بکنند، نه، خدا که فرستنده آنهاست، قوی‌ست. نترسی از اینکه با پیغمبران خدا مبارزه و معارضه می‌کنند، بکنند، «عَزِيزٌ» خدا شکست‌ناپذیر است. عزیز را بنده اخیراً به شکست‌ناپذیر معنا می‌کنم. آنچه که در معنای عزیز در لغت آمده، الْغَالِبُ الَّذِي لَا يُغْلَبُ، است. عزیز یعنی آن کسی که غلبه پیدا می‌کند، اما کسی بر او غلبه پیدا نمی‌کند. تعبیر فارسی که برای این پیدا کردیم ما، کلمه شکست‌ناپذیر است که هم زیباست، هم خلاصه است. خدا نیرومند است و شکست‌ناپذیر، این یک آیه.

و اما آیه سوره اعراف؛ در آیات قبل صحبت موسی علیه السلام است. ما به مقدمات این ماجرای که این آیه دنبال آن آمده، کاری نداریم، چون این آیه را می‌خواستیم معنا بکنیم، یک آیه هم از جلوترش آوردیم که مطلب روشن باشد.

سخن از مؤمن یا مؤمنینی‌ست که با خدا دارند حرف می‌زنند، چه می‌گویند؟ حالا دقت بکنید، آیه را گوش بکنید تا برسیم به جاهای مورد نظر. می‌گویند: «وَ اَكْتُبْ لَنَا» بنویس برای ما پروردگارا، «فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ» در این دنیا و در آن جهان نیکی را، «اَنَا هُدْنَا إِلَيْكَ» ما راه یافتیم به سوی تو. «قَالَ» خدا در پاسخشان فرمود، «عَذَابِي أَصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ» عذابم را می‌رسانم به هر که بخواهم و اراده کنم. البته اراده خدا کتره‌ای^۲ و الکی هم نیست، یکی را دلش بخواهد عذاب کند، یکی را نخواهد عذاب کند، نه، اراده

۱. سوره مبارکه اعراف / آیات ۱۵۶ و ۱۵۷

۲. بیخودی، بی پایه و دلیل

پروردگار هم تابع معیارها و ملاک‌هایی ست که خودش قرار داده. آدم بد و بدکاره را، خدای متعال عذاب می‌خواهد بکند. «أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ» آسیب می‌رسانم؛ نه اینکه آسیب، همان أُصِيبُ است، نه، «أُصِيبُ» یعنی مورد اصابت قرار می‌دهم، منتها در تعبیر فارسی کلمه آسیب را آوردیم؛ آسیب می‌رسانم به وسیله این عذابم هرکه را اراده کنم، «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و رحمت من، همه چیز را فرا گرفته و بر همه چیز گسترده است، «فَسَاكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» خواهم برنوشته رحمتم را بر آن کسانی که تقوا پیشه می‌کنند، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» زکات می‌دهند، «وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» و آنانی که به آیه‌های ما ایمان می‌آورند.

چه کسانی؟ «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» آنان که پیروی می‌کنند از پیامبر باخبر اُمی. اُمی را همان صورت اُمی ترجمه کردیم؛ چون در معنای اُمی اختلاف است. بعضی می‌گویند اُمی یعنی بی‌سواد؛ بعضی می‌گویند اُمی یعنی عوام، توده‌ای، آنی که مربوط به توده مردم است، نسبت به مادر فقط دارد، تحت تأثیر فرهنگ‌ها قرار نگرفته؛ بعضی می‌گویند اُمی یعنی اهل اُم القری، مربوط به اُم القری ست، یعنی مکه؛ چون این اختلافات بود، بنده نخواستم تحقیقی در این زمینه ارائه داده باشم، این بود که همان کلمه اُمی را معنا کردیم. «الأمِّي» آن پیامبر اُمی، «الَّذِي يَجِدُونَهُ» که می‌یابند او را، «مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ» در نزد خود نوشته شده، «فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» در کتاب تورات و کتاب انجیل، که اینها، این دو کتاب، بشارت آمدن پیغمبر را دادند.

خصوصیت این پیغمبر چیست؟ از اینجایش دقت کنید. «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ» آنان را امر می‌کند به نیکی‌ها، به فضیلت‌های شناخته شده در مقابل عقل و برای فطرت انسان، «وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» نهی می‌کند آنها را از منکرات، چیزهای ناشناخته از نظر عقل و فطرت انسانی، «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» حلال می‌کند، ممکن می‌سازد، روا می‌سازد برای آنان طیبات و چیزهای خوب را، هرچیز خوبی در دین هست، «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» و چیزهای پلید را بر آنان حرام می‌کند، یعنی آنها را محروم می‌کند، دستشان را کوتاه می‌کند از چیزهای بد، و جامعه اسلامی این جوری است.

در جامعه اسلامی همه چیزهایی که برای انسان، برای فکرش، برای قلبش، برای روحش، برای جسمش خوب است در دسترس و اختیار همه است. علم، سواد، تقوا، پول، هرچه که برای انسان خوب و مفید است، در اختیار همه است. هرچه که برای انسان بد است، در اختیار هیچ‌کس نیست. «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» یا دم دستشان نیست، یا به صورت قانون‌های الزامی از دسترسشان خارج شده.

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» برمی‌دارد از دوش آنان بار گرانشان را. از جمله خصوصیات پیغمبر این است که

بارگران را برمی‌دارد، بارگران جهالت‌ها، بارگران سنت‌های غلط، بارگران نظام‌های پلید غیر انسانی، بارگران دیکتاتوری‌ها و استبدادها و زورگویی‌ها و استثمارها، هر بارگرانی را از دوششان برمی‌دارد. «وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» غل و زنجیرهایی که به پای اینهاست باز می‌کند. چه غل و زنجیری مگر بوده؟ آیا وقتی پیغمبر مبعوث شد، به پای همه مردم مکه، هرکدام یک زنجیر بسته شده بود؟ به گردنشان یک غل گذاشته بودند؟ همه زندانی بودند؟ خب معلوم است که غل و زنجیر آهنی نبود. غل و زنجیر بود، چه غل و زنجیری؟ خودت فکر کن و پیدا کن. چه غل و زنجیری بود بر دست و پا و گردن این مردم؟ غل‌ها و زنجیرهای اسارت‌ها، غل و زنجیر زورشنوی‌ها، غل و زنجیر سنت‌ها و مقررات و تحکیمات بشری؛ پیغمبر می‌آید اینها را باز می‌کند. اینها چیست جز تشکیل یک نظام انسانی و توحیدی. «وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ» پس آن کسانی که ایمان آورند و بگردند به این پیامبر، «وَعَزَّوهُ» او را بزرگ بدارند و ارجمند، «وَنَصَّوهُ» او را یاری کنند، «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ» نور و فروغ روشنگری که با او نازل شده، یعنی این قرآن، آن را پیروی کنند، دنباله‌روی بکنند، «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آنانند پیروزمندان، آنانند برخورداران از فلاح و به هدف و مقصد رسیدگان.

(شنبه هجدهم ماه رمضان ۱۳۹۰) هدف‌های نبوت

دانستیم که نبی در واقعیت اجتماعی، ستاخیزی پدید می‌آورد و همه‌ی آن بنیانهای جاہلی که در جامعه هست برمی‌نماید. اما هدف از این عمل چیست؟

برترین و عالیترین هدف انبیا و آنست که انسانها را از آب و گل پستی‌ها و پلیدیها رها ساخته با جاری نمودن سرچشمه‌های استعداد در آنان، ایشان را به عالیترین مدارج ترقی و تعالی انسانی برساند. انسان با مایه‌های غنی و سرشاری از نیکی و فضیلت، آفریده شده است ولی قرار گرفتن در کانال تربیت صحیح است که بتواند این مایه‌ها را بظهور و بروز برساند و او را بتکاملی هرچه بیشتر نایل سازد. هدف از فرستادن پیامبران در نهایت، انجام همین تربیت و سازندگی است که قرآن با تعبیروا «تربیکه» و «تعلیم»، بدان اشاره نموده است. انسان با تربیت صحیح انبیا، به پیراستگی و آراستگی میرسد و مقصود غائی از آفرینش همین میگردد.

ولی برای اینکه بشر بتواند از مواهب طبیعی که در وجودش نهاده شده بهره‌مند شود و به تعالی برسد، چه راهی را باید در پیش گرفت. در میان پانچهای گوناگون، پاسخ انبیا، آنست که باید محیطی سالم و مساعد و متناسب با ساختار طبیعی او برایش فراهم آورد. این محیط، همان «جامعه‌ی عادلانه‌ی الهی توحیدی» است. با قرار گرفتن در این جامعه و نظام متناسب آن است که سیرادی بسوی سرانجام و مقصد فطری‌اش، تسهیل و تسریع میگردد و انسان با اشتیاق طبیعی در راه درست و تعالی بخش گام می‌زند.

پس پیامبران خدا و مبعوثان وحی، در پی راه‌آ آن مقصد نهائی، هدف و مقصد نزدیکتری دارند که همانا «در تشکیل جامعه و نظام توحیدی و اسلامی» است. جامعه‌ی براساس عدالت، توحید، تکریم انسان، و پیراسته از ظلم شرک، خرافه و جهل و هر چیزی که انسان را خوار و پست می‌سازد.

تدبیر رأیاتی از قرآن ما را بجهت یاد شده راهبری میکند:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ - هَا نَا فَهَسْتُمْ بِبَيِّنَاتٍ لِقَوْلِ رَبِّكُمْ كَارِهِينَ

وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ - وَبِآيَاتِهِ يُبَيِّنُ لِقَوْمٍ يُعْقِلُونَ

وَالْمُتَرَانِ - وَاسْتَبْرَأْ لِقَوْمِكَ وَتَوَازَنَ

لِقَوْمِ النَّاسِ بِالْقِسْطِ - تَا نَا نَهَا زَنْدِی عَادِلَانَه (و محیط عدالت و برابری) برپا کنند

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْعَقٌ لِلنَّاسِ - وَاهِنَ (نیروی قهر و وسیله‌ی دفاع از ارزشهای اصل و معتبر) را

نیز که در آن قدرتی شگرف و بجهت‌هایی برای مردم هست، فرستادیم.

وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنُ رَضِيَ عَنْهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ - وَمَا آتَاكُمُ خُذُوا مِنَّا بِإِيمَانٍ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمُ مِن دِينِكُمْ وَاللَّهُ عَالِمٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (حدید: آیه ۲۵)

وَأَنْتَ لَنَا فِي هَذِهِ الدِّينِ حَاسِبَةٌ وَفِي الْأَخِرَةِ... (بارالها) وبنیز برای ما در این عالم و در عالم واپسین، نیکی ای.

إِنَّا هَذَا إِلَيْكَ - بدرستی ما را راه یافتیم بتو.

قال: عذابي أصيبُ به من أشاء - بفرمود: عذاب من، هر که را اراده کنم بدان آسیب میرسانم.

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ - ورحمت من گسترده است بر هر چیزی

حَسَّاتُهَا الَّذِينَ يَسْقُونَ وَوَدُّوا نَارَ الزَّكَاةِ - آن را برای مردمی که تقوایشما کرده و زکوة ادا کنند برخواهم نوشت.

وَالَّذِينَ هُمْ يَا بَنِي آدَمَ لَمُومِنُونَ - و برای آنانکه به آیت های من ایمان میاورند.

الَّذِينَ يَعْرِفُونَ الرَّسُولَ الرَّسُولُ الْإِنْسِيُّ الْإِنْسِي - انا ندر پیام آور صاحب خیر ائمی را پیروی میکنند.

الَّذِي يَخْتَفُونَ مِنْهُ إِنَّهُ مَكْتُومٌ بِالْعَذَابِ فِي النَّارِ وَالْإِنجِيلِ - همان که او را نزد خود در کتابهای تورات و انجیل نوشته میابند.

يَأْتُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ - که بنیهای ما فرمائشان میدهد

وَيُعَلِّمُهُمُ الْعِلْمَ الْمُنْكَرَ - و از بدیها بر حذرشان میدارد

وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ - و چیزهای مطبوع (و مطابق سرشت انسانی) را بر ایشان روا میدارد

وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ - و ناپاکیها و بدیها را از ایشان باز میگرداند

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ - و باران آنها را از دوششان بر میدارد

وَالْأَثْقَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ - و زنجیرهایی را که بر (دست و پا و گردن) ایشان بسته شده باز میکند

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ - پس آنانکه بد و گرویدند -

وَعَزَّوهُ - و او را بزرگوار چسبیدند -

وَنَصَرُوهُ - و او را یاری دادند -

وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا مَعَهُ - و فروغ روشنگری را که با او فرود آمده پیروی کردند.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُعْلَمُونَ - آنهاست پیرومندان و هدف رستندگان . (اعراف: ۱۵۶-۱۵۷)

بِهَادِ سَهْ رِيَالِ